

جان مار

(مادر عزیز)

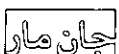
مجموعه شعر طبری (۲)
(همراه با برگردان فارسی)

مرضیه بابایی



انتشارات بال سو

۱۳۹۲



مرضیه بابائی

طراحی روی جلد: ترنم حسن پور
عکس روی جلد: مهندس جواد بیژنی
خوشنویسی روی جلد: بیژن بیژنی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مجتمع چاپ طیف نگار
نشانی: تهران، میدان حسن آباد، خیابان شیخ هادی، کوچه ی زمان پور، پلاک ۱۹ واحد ۱۰
تلفن: ۰۹۱۲۵۴۳۱۳۶۵

پست الکترونیک: balsoo2010@gmail.com

پست الکترونیک نویسندہ:

www.marziehbabaei.com

info@marziehbabaei.com

حیات اولی: ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۰۰۰

سمايت: www.baloo.ir



۴۸۰۰۰ تومان



فهرست

۴۳..... روی سرم باری هست

۴۵..... تک و تنها

۴۷..... نکند فراموش کردی!

۴۹..... می شود بنشینیم!

۵۱..... پیش آمده!

۵۳..... زمانه را رها کن

۵۵..... مازندانی می نویسم

۵۷..... غصه نخور

۵۹..... غم تو

۶۱..... به یاد می آورم

۶۳..... شعر من

۶۵..... دلخوشی من

۶۷..... دیدن تو

۶۹..... من و تو

۲۱..... مادر عزیزا

۲۳..... همه فصل شمال

۲۵..... من، بالشت تو

۲۵..... هیاهو

۲۷..... شاخه به شاخه

۲۹..... مال تو و مال من

۳۱..... حرف بی خود

۳۳..... آن قدر بخوانم

۳۵..... صدا ندارم

۳۶..... نودنی

۳۷..... وقتی تو نیستی

۳۹..... ریسمان من

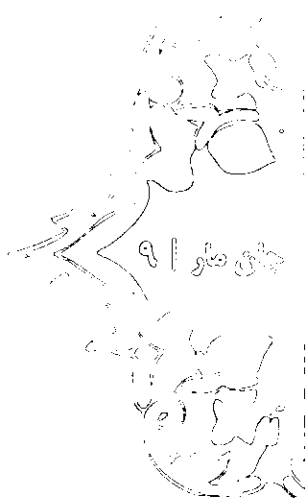
۴۰..... درد و خنده

۴۱..... درد و خنده

۴۲..... مه سر بار درد

- ۷۰ مه رفیق
 ۷۱ رفیق من
 ۷۲ شه گلایه
 ۷۳ گلایه ام
 ۷۴ آتشی کم دارم
 ۷۵ یک چیزی کم دارم
 ۷۶ بره خواسته
 ۷۷ تو را می خواهم
 ۷۸ جام به دست
 ۷۹ جام در دست من
 ۸۰ آگه من لاله
 ۸۱ اگر من لاله هستم
 ۸۲ پرنده نیمه
 ۸۳ پرنده نیستم
 ۸۴ به سایه و پناه
 ۸۵ سایه و پناه من
 ۸۶ به بدین تل
 ۸۷ دیدنت تلخ است
 ۸۸ من راست گمه
 ۸۹ من راست می گویم
 ۹۰ هزاران نفر
 ۹۱ هزاران نفر
 ۹۲ یخ بکرده تن
 ۹۳ بدن یخ زده
 ۹۴ جواب شه سؤال
 ۹۵ جواب سؤال
 ۹۶ مثل قالیمه
 ۹۷ مثل قالی هستم
 ۹۸ شوکه بونه
 ۹۹ وقتی که شب فرا می رسد
 ۱۰۰ نا تره داشتیمه
 ۱۰۱ نه تو را داشتم
 ۱۰۲ من بی قرارم
 ۱۰۳ من بی قرارم
 ۱۰۴ یاد نیتمی
 ۱۰۵ یاد گرفتیم
 ۱۰۶ آسمون بی صدا
 ۱۰۶ نامیچکامه
 ۱۰۷ آسمان بی صدا
 ۱۰۷ گنجشک نیستم
 ۱۰۸ خودله
 ۱۰۹ در خواب
 ۱۱۰ خواسته
 ۱۱۱ می خواهم
 ۱۱۲ دتابی
 ۱۱۲ مه دتا چشم
 ۱۱۳ من و تو
 ۱۱۳ دو چشمانم
 ۱۱۴ امتمومه ستاره
 ۱۱۵ امشب ستاره ی من

۱۳۹.....	دلیم شکست.....	۱۱۷.....	خروس، بخوان!
۱۴۱.....	به خاطر عشق تو.....	۷۱.....	بلبل، آواز بخوان!
۱۴۳.....	به من گفتی.....	۹.....	به دل گفتم.....
۱۴۵.....	کسی را ندارم.....	۱۱۱.....	غم و غصه.....
۱۴۵.....	هر چه غم است.....	۱۲۳.....	همه می گویند.....
۱۴۷.....	همه می دانند.....	۱۲۵.....	وطن.....
۱۴۷.....	تو آمدی.....	۱۲۷.....	ایران من.....
۱۴۹.....	گفتم.....	۱۲۹.....	عمر گذشت.....
۱۵۱.....	یک روز.....	۱۳۰.....	تخت طلائی.....
۱۵۳.....	پیش خودم گفتم.....	۱۳۱.....	و از ترس سحر.....
۱۵۴.....	خنده من.....	۱۳۲.....	بهاران سحری.....
۱۵۵.....	دلخوشی من.....	۱۳۳.....	بهمان می گیری.....
۱۵۷.....	دوستت دارم.....	۱۳۴.....	می خورم.....
		۱۳۵.....	به دل بشکسته.....
		۱۳۶.....	دوستت دارم.....



۱۷۳.....	بیاتامن و تو.....	۱۵۸.....	مه شو ر.....
۱۷۴.....	نواش میچکا.....	۱۵۸.....	خور بیارده ابر.....
۱۷۴.....	جنگل سبز.....	۱۵۹.....	شب مرا.....
۱۷۵.....	مثل گنجشگ نباش.....	۱۵۹.....	ابر خیر آورده.....
۱۷۵.....	سبز جنگل.....	۱۶۰.....	آته کمه.....
۱۷۶.....	مشت وارش.....	۱۶۱.....	اندکی.....
۱۷۶.....	دل پرسوز.....	۱۶۲.....	بی خدی.....
۱۷۷.....	باران فراوان.....	۱۶۲.....	صبوری.....
۱۷۷.....	دل پرسوز.....	۱۶۳.....	بی جهت.....
۱۷۸.....	مه جوانی.....	۱۶۳.....	صبوری.....
۱۷۸.....	وارش.....	۱۶۴.....	سنگ سنگ سر.....
۱۷۹.....	جوانی من.....	۱۶۴.....	شوی مازندرون.....
۱۷۹.....	باران.....	۱۶۵.....	سنگ روی سنگ.....
۱۸۰.....	خیال هکردمه.....	۱۶۵.....	شب مازندران.....
۱۸۰.....	هر جا شومه.....	۱۶۶.....	دل بی سبک شو.....
۱۸۱.....	خیال کردم.....	۱۶۶.....	وارش دله.....
۱۸۱.....	هر کجا که می روم.....	۱۶۷.....	دل نا امید و تاریک.....
۱۸۲.....	امشب.....	۱۶۷.....	زیر باران.....
۱۸۳.....	امشب.....	۱۶۸.....	شو که بونه.....
۱۸۴.....	مریض بیخه.....	۱۶۹.....	شب که فرا می رسد.....
۱۸۴.....	مه دل.....	۱۷۰.....	مه بیتیته.....
۱۸۵.....	مریض شدم.....	۱۷۱.....	مه گرفته.....
۱۸۵.....	دل من.....	۱۷۲.....	ناریشه.....
۱۸۶.....	ندومه.....	۱۷۲.....	برو تا من و تو.....
۱۸۶.....	هر روز.....	۱۷۳.....	ریشه درخت.....

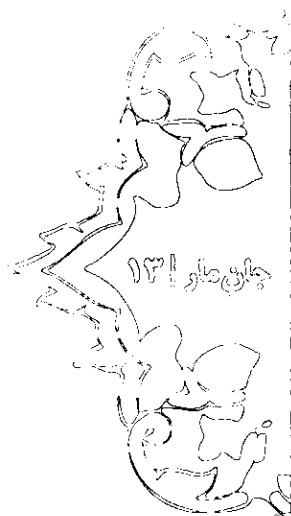


۲۰۱.....	برگ روی درخت.....	۱۸۷.....	نمی دانم.....
۲۰۳.....	ستاره می بارد.....	۱۸۷.....	هر روز.....
۲۰۵.....	درون قایق.....	۱۸۸.....	گل و گلدون.....
۲۰۶.....	بهاران و تابستان.....	۱۸۹.....	ریشه درخت.....
۲۰۹.....	غم و اندوه.....	۱۹۱.....	پشت سر هم.....
۲۱۱.....	باران بارید.....	۱۹۱.....	شب، مهتاب.....
۲۱۳.....	قدیم ها.....	۱۹۳.....	دل من.....
۲۱۵.....	کنار رودخانه هراز.....	۱۹۳.....	فلک.....
۲۱۷.....	دلم می خواهد بدانم.....	۱۹۵.....	شب تاریک.....
۲۱۹.....	ستاره می چینم.....	۱۹۵.....	چطور!.....
۲۲۱.....	خداوند بزرگ.....	۱۹۶.....	کونتر جان!.....
۲۲۳.....	مادر جان.....	۱۹۷.....	آب دریا.....
۲۲۵.....	برگ درخت.....	۱۹۷.....	کبوتر عزیزم.....
		۱۹۹.....	کنار دریا.....
		۲۰۰.....	کد در سر.....

۲۴۱..... شب	۲۲۶..... هر روز
۲۴۲..... نِماشِته	۲۲۷..... هر روز
۲۴۲..... تِه مقبول چش	۸۲۲..... امير گته خوامه
۲۴۳..... غروب	۸۲۲..... امير گته
۲۴۳..... چشم زيبای تو	۹۲۲..... امير می گفت: که می خواهم
۲۴۴..... هراز او	۲۲۹..... امير می گفت:
۲۴۴..... گل شب بو	۰۳۲..... امير
۲۴۵..... آب هراز	۲۳۰..... ميره اوين
۲۴۵..... گل شب بو	۱۳۲..... امير
۲۴۶..... اته روز	۱۳۲..... به من نگويد!
۲۴۷..... يک روز	۲۳۱..... تيره خواسمه
۲۴۸..... تو گنی:	۲۳۲..... وارِش
۲۴۹..... تومی گویی:	۲۳۳..... تورا می خواستم
۲۵۰..... گنديم خوشه	۲۳۱..... باران
۲۵۰..... الهی! دل پاره نهووه	۲۳۲..... امشو خوامه
۲۵۱..... خوشه گندم	۱۱۴..... مه دل تنگه
۲۵۱..... دل و جانم فدای تو	۲۳۵..... امشب می خواهم
۲۵۲..... تو دار بواش	۲۳۵..... دلم تنگ است
۲۵۲..... درخت داش	۲۳۶..... تِه کچیکه لبواس
۲۵۴..... تِه دتا چش	۲۳۷..... لباس کوچک تو
۲۵۵..... چشم های تو	۸۳۲..... برار
۲۵۶..... شه دل حرف	۹۳۲..... برادر
۲۵۶..... ته غم سه	۲۴۰..... مه دل
۲۵۷..... حرف دلم	۲۴۰..... شو
۲۵۷..... در غم تو	۲۴۱..... دل من



۲۸۳.....	تورا که ندارم.....	۲۸۳.....	کل محمدی.....
۲۸۵.....	بیا تا من و تو.....	۲۵۹.....	گل محمدی.....
۲۸۷.....	آن قدر تورا صدا می زنم!.....	۲۶۱.....	مرده کننه.....
۲۸۹.....	تر ممل پاییزی.....	۲۶۹.....	به من می گویند.....
۲۹۱.....	تو مانند آسمانی.....	۲۶۹.....	و شنیدم شکوه.....
۲۹۳.....	بال من شکسته.....	۲۷۱.....	کال زمین.....
۲۹۵.....	درد غریب بودن.....	۲۷۱.....	شکم گرسنه.....
۲۹۷.....	تو مثل گریه های من هستی.....	۲۷۳.....	زمین بایر.....
۳۰۱.....	گنجشک خسته.....	۲۷۵.....	شو ته چشم مه خور غم.....
۳۰۳.....	در هوای باغ و یارم.....	۲۷۷.....	مه برمه.....
۳۰۵.....	نشسته ام.....	۲۷۷.....	چشم تو چراغ شب من است.....
۳۰۶.....	کوثر یزد.....	۲۷۹.....	گریه من.....
		۲۸۱.....	شو ... خور گداز.....
		۲۸۲.....	شب ... به خواب می برم.....
			مشت دلا.....
			سروش از درد و بلا.....
			کلاب جا.....
			هراز مشت او.....
			با گلاب.....
			هراز پر آب.....
			وطن.....
			وطن.....
			جاده ی آروم.....
			جاده آروم.....
			تره ندارم.....



۳۳۴.....	مه دل غم داشته	۳۰۷.....	کبوتر شوم
۳۳۴.....	ته مجیک مییون	۳۰۸.....	حال ندارمه
۳۳۵.....	دلم غم داشت	۳۰۹.....	حالی ندارم
۳۳۵.....	میان مژه های تو	۳۱۰.....	هر چی باؤم
۳۳۶.....	خواستمه	۳۱۱.....	هر چه بگویم
۳۳۷.....	دوست داشتم	۳۱۲.....	کجیک دل
۳۳۸.....	عاروس لواس	۳۱۳.....	دل کوچک
۳۳۹.....	لباس عروس	۳۱۴.....	گل محفدی
۳۴۰.....	ته ورکا اینه	۳۱۵.....	گل محفدی
۳۴۱.....	پسرت می آید	۳۱۶.....	هر سال بهار
۳۴۲.....	افتاب شویی	۳۱۷.....	هر سال بهار
۳۴۳.....	به درخشندگی آفتابی	۳۲۰.....	مه دل تنگ هسته
		۳۲۱.....	دلم تنگ است
		۳۲۲.....	تسکا چوی جا
		۳۲۳.....	با چوب توسکا
		۳۲۴.....	گل شمعدون جا
		۳۲۵.....	با گل شمعدون
		۳۲۶.....	نماشون سرا
		۳۲۷.....	دم غروب
		۳۲۸.....	بهار بونه
		۳۲۹.....	بهار که فرا می رسد
		۳۳۰.....	ونوشه
		۳۳۱.....	بنفشه
		۳۳۲.....	بهار بییمو
		۳۳۳.....	بهار آمد





دفتری که پیش رو دارید با عنوان «بیای "جانِ مار" (در زبان مازندرانی یعنی مادر عزیز یا مادر عزیزتر از جان) در واقع دفتر دوم از مجموعه شعر طبری، از سروده‌های سرکار خانم مرضیه بابایی است. دفتر اول این مجموعه با عنوان "ونگ وَا" (بانگ و صدا) در سال ۱۳۹۱ منتشر شده است و در دسترس دوستداران شعر و ادب مازندران و پژوهشگران قرار گرفت. این دفتر که با عنوان زیبای مادر زینت داده شده است، تقدیم می‌شود به همه‌ی مادرانِ دلسوخته و زحمتکشِ ایرانی، به ویژه مادران رنج‌دیده‌ی سرزمینِ سرسبز مازندران که چون مردان در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی در تلاش و کوشش‌اند.

"جانِ مار" گل‌واژه‌های تراویده از ذهن و اندیشه‌ی شاعره‌ی مهربان و دل‌سوخته‌ای است که خود از رنج دیدگان روزگار ماست.

آنچه اکنون ایشان را به این مرتبه از بزرگی و بزرگواری رسانده است، ثمره‌ی سال‌ها رنج و محنت در طی و طریق عمر

و زندگی اوست. در عبور از صفحات و سطور این دفتر، دل
مویه‌های بسیاری به چشم می‌خورد که حاکی از دلِ غمدیده‌ی
اوست که در دفترهای پیشین از آن یاد شده است.
آنچه از ذهن و طبع لطیف و نازک این بانو می‌تراود بی‌تکلف و
بی‌ریا است، پس با بزرگواری و مهرتان این واژه‌ها را بی‌تکلف
پذیرا باشید. بی‌تردید، هر آنچه از روزنِ دلی بی‌آلایش برآید،
لا حرم بر دل هم می‌نشیند.

تهران

اسفند ۱۳۹۱ خورشیدی

۱۶ | چان مار



آشنا و میانه

به نام خداوند یکتا

درود فراوان به بزرگان علم و ادب

در چند کتابی یا بهتر بگویم جزوه هایی که از این حقیر با زحمت های بی دریغ مدیر انتشارات بال سوم منتشر شده است که تشکر ویژه از ایشان دارم به اصرار از من خواسته شد تا یادداشتی برای این کتاب بنویسم و من هم جسارت به خرج داده ام تا در چند جمله با شما بزرگواران سخنی بگویم. اکنون بعد از چاپ چندین عنوان از اشعار و دل نوشته هایم که از طریق کتابفروشی های مختلف در دسترس شما عزیزان قرار گرفته است با غم های دوران زندگی ام تا به این جا ناخودودی آشنا شده اید. از محضر همه شما عزیزان پوزش می خواهم به جهت این که مطالب دیگری نداشتم تا دل تان را شاد کنم و موجبات خشنودی شما سروران گرامی را فراهم سازم، ولی خدا می داند که همه اتفاقات غیر ممکن برای من رخ داده و اکنون که در سن میانسالی بسر می برم در واقع از گذشته ام هراسانم و متعجب هستم که چطور هنوز راه می روم، کار می کنم و هنوز با آدم ها در ارتباط هستم.



تشکر فراوان دارم از همه کسانی که موجبات درد و الم روحی و جسمی مرا فراهم نمودند یا مرهمی بر زخم‌های دلم بودند و در این زمینه نقش داشته اند و با زمینه‌سازی خواسته یا ناخواسته این شرایط را به وجود آوردند تا از من شاعره‌ای بسازند. چه بسا اگر این مسائل نبود، شاید من هم نبودم و این واژه‌ها در تاریکی شب‌ها بر دل سپید کاغذ جاری نمی‌گشت.

نیستم شالی، درویم نکنید
من زلالم، آب جویم نکنید
دوره‌گردم، می‌گدایم نکنید
منو از خودم جدایم نکنید

می‌دانم که جا دارد بنویسم و باز هم بنویسم، شاید روزی گفته‌هایم به پایان برسد و چیزی برای گفتن نداشته باشم و دل شما را هم محزون نسازم و آن همان روزی است که من بر روی بالشتی سرد آرامیده‌ام:

با دلی بشکسته من از شهر قارون می‌روم
در بهاران با دو چشم پُر ز بارون می‌روم
می‌روم تا خو بگیرم در جهان بیکران
دل پُر از درد، چشم پُر از خون می‌روم
هیچ نخواهم آشنایی تا که همراهم شود
با دل و سر، من به راهم، با دل و جون می‌روم



غم‌ها در وجودم انباشته شد و هر شب تکه‌ای کوچک را در پیش
چشمانم مجسم می‌کنم و خودکارم به حرکت در می‌آید. پسر
(هادی) خیلی تلاش کرد تا مرا تنها بگذارد و از دور مرا بنگرد.
داغ او تمام بدنم را سوزانده است.

خدایم صلاح ندید تا آن زیبایی من در کنارم بماند و او هم با
شتاب به خانه ابدی خود رفت. ترسید شاید من جای او را بگیرم.
برادرم نیز زود بار سفر بست.
به امید روزی که آرام شوم و باز هم پذیرای حقیقت‌های زندگی
باشم.

من امشب مثل هر شب در قطار روزگارم
نه خوابی و نه بیداری، اسیر این قطارم
بهانه می‌کند چشمم که از خوابت گذشته
زمستان گشته پاییز و تعجب از بهارم
نشستم من به امیدت ببینم آن نگارم
شده دلتنگ از دستان خود، حالی ندارم
اگر روزی مداد و دفتری دستم نباشد
شوم خیره به دیوار و نشینم بر مزارم
بگویم من خدا حافظ دگر کاری ندارم
بمانم یا نمانم، بکارم یا نکارم؟!

مرضیه بابایی - بهمن ۱۳۹۱



جانِ مار!

کِچِیکِ بَیمِه مِسِه لالایی باتی
مقبولِ خُونِش نِا صِوایی باتی
کِچِیکِ بَیمِه مِرِه شِه لینگِ بالا
خوارِ خوارِ خُونِش، لایی لایی باتی
جانِ مار مِرِه کِردی وَچِه ماری!
خَلِه سَخْتِه اَگِه هیچّی نِداری
کِرِه باوّی که بی شام و ناهاری
شِه وَچُونِ وِسِه تو بی قِرداری

۲۰ | جانِ مار

